

نظام منطقه‌ای عربی و

قدرتهای بزرگ

فواز جرجس، النظام الاقليمي العربي و

القوى الكبرى: مرکز دراسات الوحدة العربية،

بیروت، حزیران ۱۹۹۷، ص ۳۴۸.

مهدی قویدل دوستکوهی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل

دانشگاه شهید بهشتی

مدت دو سال به عنوان پژوهشگر در دانشگاه

پرینستون کار کرده و چند سال در

دانشگاه های آکسفورد و هاروارد تدریس

کرده است. هم‌اکنون وی استاد مسائل

بین‌المللی و مطالعات خاورمیانه در دانشگاه

ساره لورنس در نیویورک است. علاوه بر این

وی کتاب دیگری تحت عنوان «خطر جدید از

شرق؟ سیاست خارجی آمریکا در قبال

اسلام سیاسی» نوشته است.

این کتاب در ژوئن ۱۹۹۷ از سوی

مرکز مطالعات وحدت عربی به چاپ رسید.

دکتر فواز جرجس نویسنده کتاب، زاده لبنان

و دارای دکترای در روابط بین‌الملل و مطالعات

خاورمیانه از دانشگاه آکسفورد است. وی به

نویسنده این کتاب در هشت فصل

روابط کشورهای عربی و همچنین روابط

دنایای عرب، ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ را

بررسی می‌کند. علاوه بر مقدمه که در آن

دکتر جرجس از برخی اشخاص و مراکز

اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای عربی خاورمیانه را طی سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۷ بررسی می‌کند. خواننده کتاب پس از مطالعه آن به این نتیجه می‌رسد که نویسنده سه فرضیه را مطرح می‌کند. نخست این که رابطه ابرقدرتها و کشورهای منطقه هرگز رابطه‌ای مرتب و دارای مسیر واحدی نبوده بلکه مبهم و پیچیده بوده است. دوم این که روابط بین دو ابرقدرت بر روابط بین کشورهای عربی تأثیرگذار بوده است. سوم این که اسرائیل در سیاست‌های عربی یک متغیر مستقل بوده و در روابط بین کشورهای عربی باعث دو دستگی شده و در روابط کشورهای عربی با ابرقدرتها عاملی مؤثر بوده است.

فصل اول کتاب به روابط ابرقدرتها و کشورهای عربی و عوامل محرک این روابط اختصاص دارد و عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده بر این عقیده است که ابرقدرتها بر بازیگران منطقه‌ای تأثیر داشته‌اند و هم آمریکا و هم شوروی بارها تحولات خاورمیانه را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. جنگ سرد باعث شد ابرقدرتها بر سرجهان سوم که

تحقیقاتی به ویژه مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه هاروارد به خاطر یاری رساندن در اتمام این کتاب قدردانی کرده مقدمه دیگری هم از سوی ویلیام کوانت نوشته شده است. کوانت با برجسته خواندن کتاب جرجس توجه خواننده را به ذکر این نکته جلب می‌کند که خاورمیانه در سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۷ شاهد تحولات سرنوشت‌سازی همچون دو جنگ عربی اسرائیلی بوده است.

این کتاب علاوه بر این که تاریخ روابط دنیای عرب با یکدیگر و روابط خارجی کشورهای عربی را مورد بررسی قرار داده به صورت تحلیلی به مسائل نگاه می‌کند. نویسنده در این کتاب به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند که کمتر پژوهشگری به آن می‌پردازد و آن این که منازعه اعراب و اسرائیل غالباً منبع اختلاف و چند دستگی در سیاست‌های عربی-عربی بوده تا این که عاملی برای وحدت این کشورها باشد. نویسنده در کتابش مشخص می‌کند که مشکل تعامل با اسرائیل باعث تنش‌های شدیدی در کشورهای عربی شده است.

نویسنده در این تحقیق، طبیعت روابط بین دو ابر قدرت ایالات متحده آمریکا و

آزمایشگاه استراتژیها و هم سلاحها بود رقابت کنند. نویسنده در فصل دوم به روابط بین الملل نظام منطقه ای و کشورهای عربی با ایالات متحده و اتحاد شوروی از فوریه تا سپتامبر سال ۱۹۵۵ می پردازد.

امضای پیمان بغداد و معامله سری تسلیحاتی مصر و شوروی در این فاصله زمانی رخ داد. این رویداد منجر به تغییرات اساسی در ماهیت روابط اعراب با ابرقدرتها و روابط بین کشورهای عربی شد. معامله تسلیحاتی یاد شده به یک دوره تسلط کلاسیک غرب بر منطقه پایان داد. نویسنده نقش مصر را در نظام منطقه ای فرعی شرق عربی مهم تلقی کرده است.

فصل سوم کتاب به بحران سوئز می پردازد و آن را کشمکش برای کنترل خاورمیانه و یک تحول ریشه ای در موازنه قدرتهای بین المللی و موازنه قدرتهای منطقه ای توصیف می کند. فصل چهارم کتاب تحت عنوان «تلاش برای مطیع ساختن عبدالناصر» به روابط کشورهای عربی و ابرقدرتها از سال ۱۹۵۸ تا آغاز سال ۱۹۷۵ می پردازد. این دوره از اعلام اصل آیزنهاور در دفاع از خاورمیانه شروع و با

وحدت مصر و سوریه در قالب جمهوری عربی متحده پایان می یابد. نویسنده فصل پنجم تحت عنوان «پایان یک دوره روابط بین کشورهای عربی و ابرقدرتها» را به آغاز وحدت مصر و سوریه در فوریه ۱۹۵۸ تا انحلال آن در سپتامبر ۱۹۶۱ اختصاص داده است. از ویژگی های اصلی این دوره پیوند نزدیک بین سیاست های داخلی، منطقه ای و بین المللی است.

فصل ششم به منازعه مصر و عربستان سعودی بر سر مسئله یمن و موضع دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در مورد تحولات منطقه اختصاص دارد. در پی انحلال جمهوری متحده عربی (سوریه و مصر) در سپتامبر ۱۹۶۱ ابرهای سیاه آسمان سیاست عربی را آلوده کرد. بر اثر وجود فضای جنگ سرد شعارهای قدیمی تبلیغاتی دوباره مطرح شد و در خدمت ایدئولوژیهای سیاسی و رژیمهای حاکم موجود قرار گرفت.

این فصل توجه خواننده را به این نکته جلب می کند که رژیمهای عربی طی سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ به دو اردوگاه محافظه کار و انقلابی تقسیم شدند. نویسنده به سخن عبدالناصر استناد می کند که گفته بود

«صلح بین این دو جبهه با توجه به ائتلاف نامقدس و مخرب ارتجاع و امپریالیسم غیرممکن است.» در جنگ داخلی بین جمهوریخواهان و سلطنت طلبان در یمن، عبدالناصر برای تنبیه عربستان سعودی و تأکید بر رهبری مصر بر جهان عرب از رژیم جمهوری در صنعا حمایت کرد. عبدالناصر معتقد بود عربستان در امور جمهوری متحده عربی دخالت می کند. پس از انقلاب یمن، سعودیها برای جبران ضعفشان در منطقه به امریکا نزدیک شدند.

فصل هفتم به تشکیل اولین اجلاس سران عرب در ژوئیه ۱۹۶۶ و صرف نظر کردن عبدالناصر از نشست های سران عرب در ژوئیه ۱۹۶۶ اختصاص دارد. شکست «دیپلماسی اجلاس سران» که عبدالناصر برای مقابله با چشمداشت های اسرائیل به آب رود اردن پیشنهاد کرده بود، منجر به جنگ سرد دوم عربی شد. در سطح بین المللی نیز ورود جانسون به کاخ سفید و اخراج خروشچف از کرملین باعث تغییرات مهمی در روابط بین دو ابرقدرت و کشورهای عربی شد.

در این مدت یعنی سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ روابط بین کشورهای عربی شدیداً رو به وخامت گذاشت و روابط اعراب با آمریکا نیز سرد شد. عبدالناصر در ژانویه ۱۹۶۴ برای تقویت جایگاه منطقه ای و بین المللی خود موفق به برگزاری اولین اجلاس سران عرب در سطح منطقه شد. دستیابی به یک استراتژی جمعی عربی در برابر اسرائیل در رابطه با مسئله آب رود اردن بدون درگیر شدن و رویارویی نظامی یکی از اهداف این اجلاس بود. هدف دوم ناصر، زدودن ابرهای تیره از فضای روابط کشورهای عربی بود. ولی دیپلماسی ناصر شکست خورد.

ناصر و بعثی های سوریه حملات و مجادله های ایدئولوژیک خود را از سر گرفتند و جنگ داخلی یمن شکنندگی آتش بس سیاسی بین مصر و عربستان را آشکار کرد.

خروشچف در منازعه چین و شوروی، بحران موشکی کوبا، بحران برلین و بسیاری از مسائل ایدئولوژیک دیگر کارنامه خوبی نداشت. لذا به ناصر نیاز داشت تا در داخل موقعیت خود را تثبیت کند. ولی رهبران شوروی با توجه به تناقضات موجود در سیاست مسکو در قبال مسائل جهانی به خروشچف مهلت ندادند. اخراج خروشچف از

کرم‌لین در بدترین زمان ممکن از نظر ناصر صورت گرفت زیرا مصر در اواخر سال ۱۹۶۴ از مشکلات بزرگ اقتصادی رنج می‌برد. دومین اجلاس سران عرب در سپتامبر ۱۹۶۴ در قاهره نیز منجر به چند دستگی بین اعراب شده بود.

فصل هشتم کتاب بوی جنگ می‌دهد. نویسنده کتاب این پرسش را مطرح می‌کند که چه چیزی در سال ۱۹۶۶ ناصر را به دست کشیدن از بی طرفی مثبت و گرایش به اردوگاه سوسیالیسم سوق داد؟ سال ۱۹۶۶ سال دشواری برای مصر بود. این کشور شاهد اوضاع نابسامان اقتصادی بود. در سطح منطقه‌ای نیز چالش‌های بزرگی در برابر تلاش مصر برای رهبری جهان عرب وجود داشت. دیپلماسی اجلاس سران ناصر

به نتیجه نرسیده بود. در مقابل تونس خواستار مذاکره با اسرائیل شده بود. غرق شدن مصر در بحران یمن، اقتصاد مصر را رنجور کرد. اسرائیل نیز در این زمان با وضع نامطلوب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مواجه بود. به قدرت رسیدن لوی اشکول به جای گوریون در پست نخست‌وزیری رقابت‌های حزبی را شدت

بخشید. اسرائیل در داخل کاملاً دو دسته شده بود. تنها یک تهدید و خطر خارجی اختلاف را تبدیل به آشتی در اسرائیل می‌کرد. ناصر برای حل مشکلات داخلی و حفظ جایگاه خود در داخل و در سطح منطقه آماده جنگ شد ولی در امیدواری به مداخله شوروی در جنگ اشتباه کرد. پس از شکست ناصر در جنگ ۱۹۶۷ اعراب دریافتند که برای مسکو مقتضیات امنیت جهانی بر گرایش‌های منطقه‌ای ارجحیت دارد و مسکو در کشتارگاه همداستانی و توافق با واشنگتن، متحدان عرب خود را قربانی کرد.

پس از جنگ ۱۹۶۷ اعراب-اسرائیل، آمریکا خطوط اصلی استراتژی درازمدت خود در منطقه را به ترتیب زیر تدوین کرد.

- (۱) توقف جنگ بین اسرائیل و همسایگان عربش
- (۲) شناسایی اسرائیل توسط اعراب
- (۳) حمایت از قدرت‌های میانه روی عرب (به ضرر قدرت‌های رادیکال)
- (۴) نقش بزرگتر ترکیه و ایران در خاور میانه
- (۵) ترتیبات منطقه‌ای برای کنترل تسلیحات

۶) مکانیزم جدید برای توسعه اجتماعی و اقتصادی
به نظر آمریکا پایان جنگ می‌توانست فرصت بزرگی را برای حل کشمکش اعراب و اسراییل ایجاد و نقشه سیاسی جدیدی را برای منطقه ترسیم نماید. تضعیف موقعیت و نگاه کرده است. این کتاب در میان کتابهایی که در زمینه خاورمیانه نوشته شده است جایگاه خودش را دارد. نویسنده ضمن توسل به دلایل و شواهد تاریخی از شعارهای عقیدتی پرهیز و واقع بینانه به تحولات نگاه کرده است.

نفوذ ناصر در جهان عرب و تعدیل صف بندیهای سیاسی در منطقه عنصر اصلی این استراتژی بود. تحقق این هدف مشارکت فعالانه ترکیه، ایران و اسراییل را می‌طلبید. ناصر وضع موجود را پذیرفت و به داخل مصر محدود شد. موازنه قدرت به نفع محافظه کاران عرب بود. در سطح بین‌المللی نیز در اجلاس سران خرطوم که پس از جنگ ۶۷ تشکیل شد در قبال غرب تصمیمات و مواضع معتدلتری اتخاذ شد در نتیجه یک سیستم جدید خاورمیانه ای از دور نمایان شد.

این کتاب از چند جهت قابل توجه است. اول اینکه به صورت تحلیلی به تاریخ روابط کشورهای عربی با ابرقدرتها در یک مدت زمان مشخص می‌پردازد. دوم اینکه نویسنده از منابعی که اخیراً در غرب از حالت محرمانه بودن خارج شده استفاده